

# دیوان حافظ

لسان الغیب

خواجہ شمس الدین محمد شیرازی

بر اساس نسخہ قدسی

انتشارات دارالحدیث

|                     |                                                              |
|---------------------|--------------------------------------------------------------|
| سرشناسه             | حافظ، شمس الدین محمد، -۷۹۲ ق.                                |
| عنوان قراردادی      | دیوان                                                        |
| عنوان و نام پدیدآور | دیوان حافظ براساس نسخه قدسی / خوابگاه شمس الدین محمد شیرازی. |
| مشخصات نشر          | تهران: راه جاودانه، ۱۳۹۰.                                    |
| مشخصات ظاهری        | هفت، ۳۳۰ ص ۷ × ۱۰ س.م.                                       |
| شابک                | 978-600-6577-01-4                                            |
| وضعیت فهرست نویسی   | لیبا                                                         |
| موضوع               | شعر فارسی - قرن ۸ ق.                                         |
| شناسه افزوده        | قدسی شیرازی، محمد، ۱۲۵۰-۱۳۲۱، مصحح                           |
| رده بندی کنگره      | ۱۳۹۰ الفبی ی PIR5۲۲۲                                         |
| رده بندی دیویی      | ۸۵۱/۳۲                                                       |
| شماره کتابشناسی ملی | ۲۶۱۵۹۷۱                                                      |

اکنامات راه جاودان

دیوان حافظ

محقق: انجمن خوابگاه شمس الدین محمد شیرازی

بر اساس نسخه قدسی

در پروژه واکار چاپ: مسعود تهرانی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۰

تیراژ: ۵۵۰ جلد

شابک 978-600-6577-01-4 ISBN شابک ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۵۷-۰۱-۴

کرانه نمک: بخش کتاب آملی آبی

میدان انقلاب، خیابان خلیف، ۱۲ فروردین، ساختمان فردوسی، پلاک ۲۸۸، طبقه اول، واحد ۵

تلفن: ۶۶۶۸۳۸۲، ۰۲۵۲۵۰۵۰۱۲، ۰۱۱۲۳۷۵۷۷

### مقدمه

حافظ باغدادی حافظ باغدادی مشیر ازلی شریعت و عنوان شمس الدین محمد مشیر ازلی تخلص به حافظ  
 و لقب به بلبلان الغیب و در جهان طاهره متوفای تاریخ ۷۶۱ یا ۷۶۲ ق. شاعر و غزلسرای  
 بزرگ ایران و مشیر و ولایت یافت. اما از خدمت عمر و تاریخ ولایت خود او نام و هویت  
 پدرش و آخذ و منش و قابل اعتماد قدیم و گری نیست. در هر حال، و سکه در جوانی به آشنایی قرآن و  
 ادب عربی و مسلمانی توجیه کرد. و در تفسیر و کلام و حکمت و ادب تفسیر یافت. قرآن  
 را از حدیث و در مسکن بعب حافظ تخلص کرد. محمد جوانی از عباد منب بود. با امارت  
 (۷۶۱-۷۶۲ ق.) شاه شیخ ابوالحسن ایخ و کارس که مدتی حافظ واقع شد. و شاه از مجال عدا  
 و نیز از دوران سلطنت او گزر با شوق و علاقه یاد کرده است. و ظاهراً از مشایخ و علمای عصر این پادشاه  
 کسانی مانند شیخ امین الدین بیانی، قاضی حنفی الدین ایچی، قاضی محمد الدین شیرازی، تاجی سرلی  
 و حامی حافظ بودند. دوره ای امارت امیر مبارز الدین محمد طغرل که توأم با محبت گیری و نصب  
 بیدار بود. ظاهراً به حب فارسانی شاعر بود. با پسران او شاه شجاع و شاه منصور، مورد توجه و مدح

حافظ به دین جهان که از سایر سلاطین آمل مغز نیشل شاه یحیی، شاه محمود و زین العابدین و  
 همچنین از سلاطین اعرس و سلاطین احمد ایلخانی نیز که در تبریز و بغداد حکومت داشتند به  
 تصریح و کنایه در اشعار خویش یاد کرده است. او آخر عمرش شعر بواجب بود با استیلائی امیر تیمور  
 بر فارس. و اگر ملاقات و مذاکره ای که به موجب قول بعضی از تذکره نویسان مین حافظ و این  
 پادشاه روی داده است درست باشد، در پایان زندگی شاعر بوده است. خاک مصلی که در فن و  
 فنر کونونی حافظ در شیراز است. به یکت روایت داده تاریخ وفات او نیز نیست. حافظ به بار  
 مشهور و به یکت که از ده اثن نیز بری آید، به زادگاه خود شیراز عسقلانی فرادان داشته است. و  
 تایش شیراز و خاندان آئی در دیوان وی بسیار آمده است. ظاهراً به سبب همین علاقه ای و اقربا  
 شیراز به حیات دیگر، حافظ بر خلاف بعضی خود سندی به سیاحت و مسافرت چندان  
 رغبت نشان نداده است. و ظاهراً حسب به یزد و هرمز، از به شیراز به جای دیگر نرفته است. با  
 این همه، شریعت او هم در زمان حیات به آذربایجان و بغداد حتی به سمنه رسیده بود، و متی به  
 موجب بعضی روایات، سلاطین و کئی سمنه نیز او را به دربار خویش دعوت میکردند. و در دیوان  
 حافظ، ذکر نام پادشاهان و وزراء و علمای عصر مکرر آمده است. چه پدید است که شاعر با غالب  
 بزرگان فارس ارتباط داشته است.

حافظ با آنکه چندین قصیده ای مسالیه و چند منظومیه ای کوتاه مسکوم و نیز با مایات و محاسن  
 دارد، شمرتن بیشتر در غزلی است. و غزل او را از بر جیست اوج غزل فارسی می شناسند.  
 و صف عشق و شراب و متی، و بسیناری از ریاض سب الوس، شراب و رکی خالص، عشقه است.  
 و با آنکه شاعر غالباً نظر خوشی در باره ای صوفیه نداشته، در بعضی موارد کلام او یاد آور مطالب و  
 مقاصد صوفیه است. در حقیقت، تعلیم حافظ غرضی است از غنچه مسره خان اسلامی که شل

رباعیات منسوب به خیام از زندگی و آزاداندیشی اهل شک و حیرت چاشنی کوفته است. در  
کلام او نه قطره کبر بعضی خدا شغل فروسی، مهدی، نظامی، تعمیر فاریابی آمده است بلکه از  
سلمان سادوی خواجوی کرمانی، و کمال غنجدی نیز یاد شده است. و شباهت صورت و  
مضمون بعضی غزل های دیوانه با غزل های این شاعران و نیز با بعضی اشعار علامه قزوینی و اودهی  
کرمانی قابل ملاحظه است.

دیوان حافظ، بنابر مشهور، در دو نسخه به دست می آید یکی از ایران یا شکران او به نام محمد  
محمد بن محمد بن یحیی یافعی است. و بعد از بعضی غزل های دیگر نویسنده به مرور در آن وارد شده است. از  
بین چاپ های متعدد موجود، دیوان او خط مهم ترین و خوشترین چاپ، همان است که به اهتمام  
محمد قزوینی و دکتر قاسم محمدی در تهران منتشر شده است. دیوان حافظ شروع متعدد به فارسی  
و ترکی و در آن بعد از آن بعد از شروع ترکی سواد بسیار مشهور شده است. همچنین دیوان حافظ و  
مکاتباتی از آن به عربی و عددی از زبان های اروپائی ترجمه شده است. و تأثیر و نفوذ حافظ  
در ادیبان و دیوان شرقی غربی کوتاه، شاعر آلمانی، محمود و آلمانی است. تقابل با دیوان حافظ و  
مکاتبات و قصه های بسیاری که در باب حافظ در کتاب دایره المعارف ادبیات ایران است از شهرت و  
قبول فوق العاده ای او در نزد عموم فارسی زبانان حکایت دارد.

الایام انبیا استانی از کائنات و نازنا  
 که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلنا  
 به بوی ناز نای کاخر مباران طره بکشید  
 ز تاب زلف کشیش چرخون افتاد در دنا  
 به می سجاده ز کین کن گشت پیر حقان گوید  
 که سلک است بی خبر نو در راه در رسم سترنا  
 شب آریکیم میموج و کردانی طین ایل  
 کجا و اند حال با سبکباران ساحلنا  
 مراد مثل جلان چاسن ویش چون هر دم  
 بهر سس فریادی دارد که بر بندید محسنا  
 به کارم ز خود کامی به بدنامی کشید آخر  
 نشان کی ماند آن رازی که ز سازه محسنا

حضور لکڑی خواہی از او غایب شو حافظ

منی مائلق من تنوی دبع النبی و احملنا

ای فروغ ماه حسن از روی دشمنان شما  
 آب روی خوبی از چاه دشمنان شما  
 عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده  
 باز کرد و یا برآید مست فرمان شما  
 کی دهد دست این غرض یارب که همه باشند  
 خاطر مجمع ما رخص پریشان شما  
 کس به دور گشت ظنی نیست از عافیت  
 چه که فرو شدند مستوی به سنان شما  
 دل خرابی می کنند و لعل را اگر کنید  
 زینهار ای دستان جان من و جان شما  
 بنیخت خواب آلود بیدار خواهد شد مگر  
 رانند بر دیده آب از روی دشمنان شما  
 با صبا همراه بمنزست از زشت گدازد ای  
 بوکری بوی بشنیم از خاکستان شما  
 دور دار از خاک و خون دامن چرخ بکنی  
 کاذبین ره گشته بسیار ز قربان شما  
 ای صبا باس کنان شیرین از باغی  
 کای سحر ما نشان کوی چوگان شما  
 کچه دوریم از بلا قرب محنت و نیست  
 بسند شاه ششایم و شاهان شما  
 عثمان باد و مراد ای ساقیان برزم جم  
 کچه بامهانشد بر می برد و ران شما  
 ای شهنشاه بلندباخته خدا را بیتی  
 ما یوسم همچو گردون حاکم ایران شما  
 می کند حافظ و حای بی شنو آینه گوی  
 روزی ما با دل شکر افشان شما

دل می رود نزدستم صاحب‌الان خدا را      در داکه راز پنهان خوابه شد آشکارا  
 ذره روزه میگردون افشاده است و افقون      یکنی به جای یاران فرصت شمار یارا  
 کشتی حکمت گمانیم ای باد مشروطه بغیر      باشد که باز سیم آن یار آشنایا  
 در حلقه دل خوش خواند و خوش بلبل      لب الصبح هفتایا اینها آشکارا  
 ای صاحب گرامت شکوه سلامت      روزی قفسی کن درویش بینا را  
 آسایش و گیتی تفسیر این در حرف است      بادستان مروت بادشمان عدارا  
 در کوی یکنسای ما را گذر نداده      کرتونی پسندی تنبیه کن قضا را  
 آینه مسکندر جام می است بحر      تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا  
 سرکش مشک که چون شمع از غیبت بسوزد      دلبر که در کف او موم است سنگت خارا  
 که طرب حریفان این پاری بخاند      در قصه و حالت آرد پیران پارسا را  
 نیکان پاری کو بخشنده کان مسرند      ساقی بده بشارت پیمان پارسا را  
 آن قمع و ش که صوفی اثم انجاش خواند      افشای نا و اعلیٰ بمن قبله انفسا را  
 من کام تنگستی در پیش کوشش وستی      کاین کیسای هستی قادران کند لارا



حافظ به خود نوشید این خرقه می آلود

ای شیخ پاک دامن ممد و در دارا

|                                    |                                  |
|------------------------------------|----------------------------------|
| ساقی به نور باده برافسرد جام ما    | سرب بگو که کار جهان شده کام ما   |
| با دیرال عکس رخ یار دیده ایم       | ای بی خبر لذت شرب ندان ما        |
| چندان بود کز شمع و آتش می خدان     | کایه بجلوه سوز صنوبر حسام ما     |
| برگزین را بگذاشت زنده شد عشق       | ثبت است بر جریده عالم دامن ما    |
| ستی به چشم تابان و لبها خوش است    | ز آن روسپرده لبتی ز نام ما       |
| ترحم که صرفه ای بشود روزها ز خواست | ان حلال شیخ ز آب حرام ما         |
| ای باد اگر به گلشن اجاب بگذری      | ز نهار عرضه بر حبان پیام ما      |
| گو نام ما زیاده عداچی بری          | خود آید آن که یار نیاری ز نام ما |
| دیای اختر فلک و شتی بلال           | هسته غرق نیست حاجی توام ما       |

حافظ ز دیده دارا اشکی می نشان

باشد که مرغ وصل کند صد دامن ما

|                                     |                                  |
|-------------------------------------|----------------------------------|
| صلح کار کعب نامن خراب کجا           | سین تفاوت ره کز کجاست آه کجا     |
| چه نسبت است به رذی صلاح و تقوی را   | ساع و ط کعب غنم ز باب کجا        |
| دلم ز صومعه گرفت و حسنه قد سالوس    | کجاست ویرخان و شراب ناب کجا      |
| بشد که یاد خوش باد روزگار هصال      | خود آن کرشمه کجاست و آن عتاب کجا |
| ز روی دوست دل دشمنان چه دریاید      | چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا      |
| ببین بید ز نفعدان که چاه در راه است | کجا همی روی ای دل بدین شتاب کجا  |
| چو کمل منیش با خاک آستان شاست       | کعب رویم بغیر ازین جناب کجا      |

قرار و خواب ز حافظ طمع دارای دوست

قرار نیست به روی کلام خواب کجا

|                                       |                                       |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| اگر آن تنگ شیرازی به دست آمد دل مارا  | به خلل به پیش چشم همزده و عمار را     |
| به صافی می بانی که در منت غمخای یافت  | کجا رآب کشت باد و گلشت سبلی را        |
| خان کاین اولیان شیخ شیرین کار شهر آفر | چنان بدو به صبر اندل که ترکان خوار را |
| ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است   | به آب نکست محلل غمخچه حاجت می زیبارا  |

من آنان جن روز افزون کی دوست داشت نتم  
که عشق از پرده صفت برون آرد زلفها را

حدیث از مطرب دمی کو و راز و کبر کتر ج  
گکی نکشود و نکشاید چکمت این حقار

نصیحت گوش کن جاکا که از جان دوست دارند  
جوانان سعادتمند پند پیسر و انار

بیم گفتی و خرمدم خاکان الله نکو گشتی  
جواب تمحی زید بسبب لعل شکر خارا

عزل گفتی و در غمتی یا خوشتر بخوان حافظ

که بر نظم توانا نذ فلک جعفر ثریا را

دوشس از مسجد سوی میخانه آمد پیرا  
چسیت یاران طریقت بعد از این تدبیرا

ما میردان روی سوی کعبه چون آیم چون  
روی سوی خانه غمت ار دارد پیسر ما

در خرابات معان ما نیز هم منزل شویم  
کاین چنین رفته است در عدازل تدبیرا

عقل کرده اند که دل در بندیش چون خوش است  
حافظان دیوانه گردان از پی زنجیر ما

روی خجسته آیتی الطیف بر اکتف کرده  
زین سبب جز لطف و غنی نیست تدبیر ما

بادل شکست آیا بسیج در کید و شی  
آو آتش بار و سوزانند شبگیر ما

مرغ دل را صید حسنت به دام افاده بود  
زلف کبکادی و باز از دست شد غمیر ما